

دوستی...

- مادر بزرگ چرا آدم با بعضی ها دوست میشه و با بقیه دوست نمیشه؟
- من فکر می کنم فقط یک قسمت کوچیکی از دوستی به اراده ما مربوط می شه... و قسمت اصلیش تو دستای نامرئی... گاهی وقتا به خاطر شباهتهای اخلاقیه و گاهی وقتا هم دقیقاً بخاطر تضادها... من این جمله فرانسوا موریاک François Mauriac رو خیلی دوست دارم که می گه: برحسب اتفاق نیست که آدم همدیگرو دوست داره... وقتی که جاده گفتگو باز میشه، ساکنین دو قلب یک سفر رو با هم شروع می کنند... و در حال طی کردن این جاده، مسائلی پیش میاد و بعدش هم "دوستی" حاضر میشه...

- او خیلی سخاوتمند و حساسه...
- صمیمیت کلید قلبشه...
- ارقام و حسابگری عذابش میدن، تا حدی که میتونن داغونش کنن...
- علی رغم نرمش و لطافتش، می تونه خیلی تند خو باشه...
- گاهی وقتا به دلیل زخمی شدن ناپدید میشه، ولی دقیقاً زمانی که آدم فکر می کنه اون مرده، دوباره مثل ققنوس از خاکستر خودش متولد میشه... بشرطی که خاکستر با عشق و بخشش گرم شده باشه
- دروغ و غرور و خودپرستی بطرز وحشتناکی خوردش می کنن...

• و بالاخره او تنها گل خلخته که احتیاج به دو باغبون داره...

.... ولی افسوس گاهی وقتا ظاهراً بدون هیچ دلیلی راهشو عوض می کنه و دور میشه و می ره ... ولی نباید ازش دلخور شد... همینه که هست ممکنه دنبال چیزی می ره...

- مثلاً دنبال چی؟

- اوه... خدا می دونه...

"دوستی": گزیده ای از کتاب "شیرینیهای مادر بزرگ شهرزاد

و جرعه های زندگی یک گمشده کوچک"

فروغ طاعتی

تصویر: اوگوست رنوار

